

تزام مصلحت گرایي و حقوق بزه دیده در حقوق جزای اسلامی

محمدهادی صادقی*

دانشیار، دانشکده حقوق، دانشگاه شیراز

پذیرش: ۸۴/۳/۱۰

دریافت: ۸۳/۱۰/۱۴

چکیده

مصلحت‌گرایی، سیاست خاصی است که متأثر از منابع حقوق جزای اسلامی، امکان سنجش سودمندی واکنش‌های جزایی را از طرف دادرسان فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، پذیرش نقش فعال بزه دیده، در رسیدگی‌های کیفری و تأثیر اراده او به‌عنوان منشأ فرایند کیفری و نیز سقوط مجازات، زمینه ترمیم صدمات و خسارات وارد به مجنی‌علیه را ممکن می‌سازد. اگر چه دو نهاد مصلحت‌گرایی و حقوق الناس، هرگز در تعارض با یکدیگر قلمداد نشده‌اند؛ اما در مواردی در صورت التزام قواعد یادشده با یکدیگر، در مقام عمل، ناگزیر از برتری یکی و حذف یا تضعیف نقش دیگری خواهیم بود. در این مقاله با بهره‌گیری از منابع و مستندات حقوقی، ضمن بررسی موضوع در انواع جرائم، بر رجحان غالبی تأسیس مصلحت‌گرایی تأکید شده است. **کلیدواژه‌ها:** حقوق الناس، حقوق الله، مصلحت‌گرایی، کیفر زدایی، بزه‌کار، بزه دیده، اسقاط حق، قصاص، تعزیر، حد.

۱- مقدمه

توسعه اختیارات دادرسان و دیگر مراجع مأمور اجرای عدالت جزایی، در «به حرکت در

* E-mail: sadeghi@shirazu.ac.ir



آوردن امر تعقیب» و نیز در «گزینش واکنش‌های کیفری»، اتخاذ سیاست خاصی را که از آن به مصلحت‌گرایی^۱ یاد می‌گردد، سبب شده است.

سیستم مصلحت‌گرایی که فراتر از «سیستم مناسبت داشتن امر تعقیب»^۲ است و همه مراحل فرایند رسیدگی‌های جزایی را شامل می‌گردد، جزمیت حکومت مواد قانونی بر تصمیمات قضات را متزلزل ساخته، آنان را در انتخاب مناسبترین عکس‌العمل مؤثر در منع بزهکار، آزادی عمل بیشتری می‌بخشد.

اگر چه ظهور اندیشه مصلحت‌گرایی در حقوق عرفی، به دنبال مطالعات جدید در مورد چگونگی و بهبود اجرای عدالت جنایی است [۱، ص ۲۱۱]؛ اما این امر در حقوق جزای اسلامی، دیرینه‌ای درخور توجه دارد و از گذشته‌های دور، براساس مدارک و منابع دینی، مورد تاکید و عنایت حقوقدانان اسلامی بوده است [۲].

به نظر می‌رسد این تأسیس، متأثر از نگرش ویژه‌ای است که بر دوری از تمسک به ابزارهای سرکوبگر کیفری در مقابله با بزهکاری اصرار می‌ورزد.

در نظام حقوق جزای اسلامی، کیفر زدایی^۳، تمایل برجسته‌ای است که به موجب آن دستگاه عدالت کیفری، با توجه به مصالح متنوع فردی و اجتماعی تا آنجا که ممکن است از تحمیل مجازات بر بزهکار امتناع دارد «اداء الحدود ما استطعتم» [۳، ص ۳۹۹؛ ۴، ص ۱۶۵؛ ۵، ص ۲۳] و ثبوت کیفر را مستلزم ابراز قوی‌ترین دلایل می‌داند و در همین حال، کمترین بهانه را در سقوط آن کافی می‌شمارد [۶، صص ۷۳-۷۴].

در سیستم مصلحت‌گرایی، واکنش جزایی یک امر اجتهادی است [۷، ص ۲۲۰] و طی آن، قاضی به کشف و اتخاذ مؤثرترین تدبیر برای اصلاح و درمان بزهکاران و در جهت تأمین مصالح مختلف مکلف شده است: «فللحاكم التعزیر بمقدار ما یراه المصله» [۸، ص ۳۳۸].

بر این اساس، در مواردی که عوامل و شرایط مختلف، دلالت بر عدم ضرورت و سودمندی اعمال کیفر بر بزهکار دارد، مقامات و مأموران پیگرد جزایی با تمسک به تمهیدات و تدابیر غیر کیفری، زمینه‌های بازگشت بزهکار را به ارزشهای مورد توجه قانونگذار جزایی فراهم می‌کنند و نیز هرگاه، دادرسان در چارچوب واکنش‌های تعزیری، مصلحت را در اعمال کیفر بیابند، لازم است حکم به مجازات را در انطباق با قاعده ذیل هماهنگ سازند:

۱. discretion

۲. opportunity principle in prosecution

۳. depenalisation

«فقط آنچه سودمند است؛ نه کمتر از آنچه ضروری است و نه بیش از آنچه استحقاق دارد».

این سیاست خاص که در بخش وسیعی از نظام جزایی اسلام به کار گرفته می‌شود، امر دادرسی و قضاوت را به حرکتی پویا و فعال تبدیل می‌کند، تلقی انحصار نقش قاضی به تطبیق‌گر مکانیکی مواد قانونی با فعل خارجی را مردود می‌داند، و به دادرسان شأنی برجسته و سزاوار می‌بخشد.

قانونگذار ایرانی، ملهم از منابع اسلامی، در مواضع متعدد بر تبعیت از این سیاست خاص تصریح دارد و طی مواد مختلف قانونی بر اجرای آن تأکید ورزیده است از قبیل مواد ۱۶، ۴۳، ۵۴، ۷۲۸ و ... قانون مجازات اسلامی و نیز قانون مربوط به تشکیل پست مصوب ۱۳۶۶ ماده ۲۲ و نیز قانون مجازات عاملین متخلف در امر حمل و نقل کالا مصوب ۱۳۶۷ ماده ۵ و نیز قانون منع خرید و فروش کوپنهای کالاهای اساسی مصوب ۱۳۶۷ ماده ۱۰ و نیز قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباسهایی که استفاده از آنها در ملاء عام خلاف شرع است و یا عفت عمومی را جریحه‌دار می‌کند مصوب ۱۳۶۵ ماده ۲ و نیز قانون خدمت وظیفه عمومی مصوب ۱۳۶۳ ماده ۵۸ تبصره یک و نیز قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۴ ماده ۹۴ و نیز قانون مجازات متخلفین از تعرفه نرخ حمل کالا و مسافر مصوب ۱۳۶۷ ماده ۷.

به‌موجب این سیاست، اگر چه مصلحت‌گرایی، آزادی عمل قضات را به نحو خیره‌کننده موجب می‌گردد؛ لکن این اختیار، به قیود و شرایطی محدود شده که معیارهای سنجش ضرورت و سودمندی واکنش جزایی را تشکیل خواهد داد.

علاوه بر درجه وخامت جرم ارتكابی و همچنین موقعیت و خصوصیات فردی بزه‌کار، توجه به حقوق بزه دیده و ضرورت ترمیم خسارات و صدمات وارد به وی نیز از معیارهای اساسی در تشخیص مصلحت پیگرد جزایی و تعیین واکنش است. از این رو، در این مرحله از فرایند رسیدگیهای جزایی که از پیچیده‌ترین مراحل دادرسی است، تلاش قاضی متوجه دست یافتن به مناسبترین واکنش متوازی است که بر آینه ملاحظه منافع بزه‌کار، بزه دیده و مصلحتهای جامعه باشد.

پذیرش نقش مؤثر بزه دیده در جریان رسیدگیهای جزایی، اگر چه ممکن است محدودیتهایی را در روند اجرای سیستم مصلحت‌گرایی فراهم آورد، اما هرگز معارض با آن نخواهد بود.



این مقاله، در صدد است ضمن بررسی «در خواست پیگرد جزایی از سوی بزه دیده، وقتی شرایط و مصالح فردی و اجتماعی مقتضی ترک تعقیب باشد» و نیز «حدوث تراحم مصلحت پیگرد با گذشت بزه دیده» موضوع را مورد مطالعه قرار دهد.

۲- موقعیت بزه دیده

۲-۱- نقش بزه دیده در حقوق جزا

در برخی موارد، زیان و خسارت ناشی از جرم، ممکن است، به طور مستقیم علیه حقوق و منافع فرد یا افرادی معین جهت یابد [۹، ص ۴۴۶؛ ۱۰، ص ۱۶؛ ۱۱، صص ۱۵۶، ۱۶۰؛ ۱۲، ص ۲۹] در این صورت، بدون شک نمی‌توان احساس شدید غالب زیان دیده را، علیه متجاوز به حقوق خود، از نظر پنهان داشت.

گرایش به انتقام در زیان دیده که یک واکنش غریزی است، می‌تواند با مجازاتی که خواست و اراده وی در اجرای آن مؤثر است، تسکین یابد.

«تا چندی پیش، از جمله خصوصیات درخور توجه نظام عدالت جنایی این واقعیت بود که اشخاصی که خود را قربانی و متضرر از وضعیتهای مسأله‌دار (جرم) می‌دانستند، در دادرسیهای جزایی نقش واقعی نداشتند» [۱۳]؛ در حالی که این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که در بسیاری از موارد، مجازات باید قابلیت تأمین انتظارات طبیعی و معقول زیان دیده را برآورده سازد تا یأس وی از تحمیل واکنش مناسب با تجاوزی که متوجه او شده، موجبات اقدام خودسرانه، بی‌ضابطه و غیر عادلانه بزه دیده نسبت به مجرم را فراهم نیاورد و گسیختگی نظم اجتماعی را سبب نشود.

تمایلاتی که امروز در خلال نظریات جدید به چشم می‌خورد [۱۴؛ ۱۵] نشانگر پذیرش مشارکت فعالانه بزه دیده، در امر تلاش دستگاه عدالت کیفری است. در این راستا، نظریه نفی تأثیر اراده بزه‌دیده در دادرسیها که متأثر از اندیشه‌های مکتب کلاسیک، سالها بر نظامهای حقوقی جهان سنگینی می‌کرد، به‌طور وسیع و جدی مورد تردید واقع شده است.

ریموندگسن در این باره می‌نویسد: «حقوق قربانیان جرائم کیفری بدون تردید، یکی از مهمترین موضوعات آیین دادرسی کیفری جدید است و حال آنکه تا این اواخر، برای بزه دیده در محاکمه کیفری، به عنوان مدعی خصوصی حق ناچیزی شناخته می‌شد. امروزه بزه دیده در حقوق کیفری، موضعی ممتاز دارد تا بدان حد که سخن از یک سیاست جنایی مبتنی بر

حقوق بزه دیدگان است» [۱۶، ص ۴۵].

برخی از نظامهای تقنینی بر پایه همین ملاحظات، تعقیب کیفری - و به طریق اولی محکومیت کیفری برخی از جرائم- را موکول به شکایت رسمی زیان دیده از مجرم کرده اند این فکر در سالهای اخیر در ایتالیا و به ویژه پرتغال با استقبال گرمی روبه‌رو شده است [۱۷، ص ۱۱۴].

سیاست کیفری متبوع حقوق جزای اسلامی، با توجه به شرایط خاصی که به دنبال کنش جنایی متوجه متضرر از جرم می‌گردد، دستگاه عدالت کیفری را موظف به اجرای اقداماتی کرده که سرانجام امکان ترمیم صدمات و خسارات بزه‌دیده را در حد امکان فراهم آورد و از این رو در امر رسیدگیهای جزایی برای زیان دیده از جرم، نقش جدی و اساسی پیش بینی کرده است؛ به طوری که اصولاً اراده بزه دیده، در بسیاری از جرائم، عامل اولی و اصلی به حرکت در آمدن امر تعقیب کیفری و نیز اجرای مجازات شده است.

این نحو از دخالت مؤثر مجنی‌علیه، در دعاوی جزایی، مانع تثبیت احساس رنج و محرومیت ناشی از کنش مجرمانه در وی می‌شود و تمایل به انتقام فردی، خارج از حوزه اقتدار دستگاههای رسمی اجرای عدالت جنایی را منتفی می‌سازد.

افزون بر این، پذیرش مداخله مجنی‌علیه در پیگردهای جزایی، ضمن آنکه امکان قطع و فصل دعاوی را در خارج از گردونه رسیدگیهای رسمی مراجع قضایی فراهم می‌کند [۱۸] موجب شکوفایی نوعی «اقدام قضایی مردمی» می‌گردد که به موجب آن، شخص بزه دیده، دارای حق پیگرد جزایی است و پس از شروع به تعقیب، مقامات رسمی ملزم به اتخاذ تدابیری می‌شوند که زیانهای وارد را در حد ممکن جبران کرده، هماهنگ با تمایل بزه دیده، اجرای واکنشهای پیش بینی شده را تضمین کنند. بر این اساس، به دنبال وقوع جرمی که اضرار بزه دیده را موجب می‌گردد، اقتدار و ولایت متضرر بر امر تعقیب و محکومیت کیفری بزه‌کار ثابت می‌شود و از این رو، در موارد یادشده اجرای واکنشهای پیش‌بینی شده، متوقف بر درخواست و مطالبه مجنی‌علیه شده است. همچنین ترمیم صدمات و تأمین منافع از میان رفته و توجه به تمایل و خواست بزه دیده در زمره معیارهای اتخاذ و اکنش مناسب علیه بزه‌کار محسوب می‌گردد: « فلا بد فی التعزیر من اعتبار مقدار الجنایه و الجانی و المجنی‌علیه» [۶، ج ۴، صص ۱۸۲-۱۸۳؛ ۱۹، ص ۲۸۹].

بنابراین، اراده بزه دیده در تعقیب جرائم حق الناس، شرط اساسی به حرکت در آمدن امر پیگرد جزایی است [۸، ص ۲۲۷؛ ۹، ص ۴۶۸؛ ۲۰، ص ۴۷۱؛ ۲۱، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ ۲۲،



ص ۵۵۰؛ ۲۲، ص ۱۴۵؛ ۲۴، ص ۴۳۱؛ ۲۵، ص ۲۲۶]. افزون بر آن، اظهار عفو و گذشت وی نیز می‌تواند توقف اجرای مجازات و اسقاط کیفر را در پی داشته باشد [۲۶، ص ۳۰۲؛ ۲۷، ص ۳۶۵].

۲-۲- نقش بزه دیده در سیستم اقتضاگرا

بدیهی است، سیستم مصلحت‌گرایی، اصولاً با پذیرش نقش در خور توجه بزه دیده، در جریان رسیدگی‌های جزایی تعارض نخواهد داشت؛ چرا که رابطه منطقی این دو تأسیس، عموم و خصوص من وجه است و تنها ممکن است در مواردی، قواعد یاد شده در مقام اجرا، به طوری با یکدیگر مزاحمت کنند که تشخیص مرجع ارزیابی مصلحت تعقیب، با تمایل بزه دیده غیر منطبق و ناهماهنگ گردد. مانند آنکه دادرس، پس از سنجش موقعیت، تعقیب کیفری را غیر مناسب و بی فایده تشخیص دهد و در مقابل، بزه دیده بر مطالبه کیفر تأکید ورزد یا آنکه قاضی بر ضرورت پیگرد نظر بدهد و بزه‌دیده مجرم را عفو کند.

بدون تردید، مداخله مؤثر مجنی‌علیه در دادرسیهای جزایی، محدودیتهایی را برای مقامات رسمی اجرای عدالت کیفری به دنبال خواهد داشت. در این صورت، صلاحیت و اقتدار مجنی‌علیه در گذشت یا تعقیب بزه‌کار، چه وسعت و دامنه‌ای را در برمی‌گیرد؟

آیا این امتیاز می‌تواند موقعیت برجسته قاضی را در سنجش سودمندی و مناسبت داشتن تعقیب، متزلزل سازد، اعمال این سیاست را منتفی کند و یا دست کم، دامنه صلاحیت دادرسان را محدود سازد؟ از طرف دیگر، آیا تأکید بر اجرای سیستم مصلحت‌گرایی، به تحدید صلاحیت و نقش بزه دیده در جریان دادرسیهای جزایی منتهی نمی‌گردد؟

توجه به این امر (تزام حقوق بزه دیده با مصلحت‌گرایی) موجب شده که در برخی نظامهای حقوقی، بستر طرح مسأله «قانون‌گرایی» و «اقتضاگرایی» را منحصر به مواردی بدانند که جرم جنبه عمومی دارد و به حرکت در آمدن امر پیگرد، منوط به شکایت متضرر از جرم نشده باشد.

۳- تأثیر گذشت در مصلحت‌گرایی

چنانکه ذکر شد، در حقوق الناس یا در موارد غلبه حقوق مردمی بر حقوق دیگر، به حرکت در آمدن امر پیگرد جزایی و اجرای مجازات، متوقف بر خواست و اراده بزه دیده شده است.

نگارنده نقش تمایل مجنی‌علیه در ترک تعقیب را - وقتی مصلحت در پیگرد جزایی است - بررسی کرده، حدود تأثیر اراده بزه‌دیده را، بر صلاحیت مراجع رسمی در ممانعت از توقف فرایند تعقیب در انواع مختلف جرائم ارزیابی می‌نماید.

۳-۱- تأثیر اسقاط حد در مصلحت گرایی

اصولاً جرائم حدی را از حقوق الهی دانسته‌اند؛ مگر حد قذف و سرقت که در آن نیز اختلاف شده است. بسیاری از فقهای اسلامی، قذف را در حدود حق الناس شمرده‌اند و از این رو تعقیب مجرم و اجرای مجازات را منوط به مطالبه مجنی‌علیه دانسته، عفو و گذشت وی را در رسیدگی‌های کیفری مؤثر قلمداد کرده‌اند. اگر چه شیخ طوسی آن را حق الله [۲۸، ص ۱۸۹؛ ۲۹، صص ۲۸۸-۲۸۹] زیدیه و حنفیه قذف را حق مشترک با غلبه حق الله [۳۰، ص ۱۶۶؛ ۳۱، ص ۱۷۷] و برخی آن را حق مشترکی که حق الناس در آن غالب است، محسوب کرده‌اند [۳۱؛ ۳۲، ص ۲۲۹].

مالک، معتقد است پس از طرح دعوا در محکمه و یانزد مأمورین تعقیب (شرطی و حرسی) عفو مقذوف بدون اثر است [۳۳، ص ۲۱۶؛ ۳۴، ص ۱۰۹]. گروهی نیز پس از اثبات جرم، برای بزه دیده حق گذشت و صلاحیت اغماض قائل نشده‌اند [۳۵، صص ۴۸۶-۴۸۷].

لکن چنانکه گذشت رأی مشهور فقها بر این است که با گذشت مقذوف، حد ساقط می‌گردد [۹، ص ۶۷؛ ۲۲، ص ۴۲۸]، مگر در خصوص زوجه‌ای که مورد قذف همسر خویش قرار گرفته است [۳۶، ص ۳۱۳].

بنابراین با توجه به ویژگی جرم قذف، چنانچه بزه دیده، مجرم را عفو کند، آیا موقعیتی برای اجرای قاعده سنجش لزوم به حرکت در آوردن فرایند کیفری باقی خواهد بود یا آنکه قاضی مکلف است به مجرد عفو، تعقیب را متوقف سازد، چنانکه آمده است: *... ان الحق، انا کان لله، فالواجب علی الامام اقامته و ان کان للناس، فهو للناس* [۲۱، ص ۳۴۴، ح ۳].

در روایتی دیگر از امام باقر(ع) نقل شده است که فرمود: جز امام کسی را نمی‌رسد که از اجرای حدودی که حق الله است عفو کند؛ لکن اگر اجرای حد حق الناس باشد، غیر امام نیز می‌تواند از اقامه آن چشم پوشی کند [۲۱، ص ۳۳۱، ح ۱].

افزون بر این در برخی از نصوص روایی دیگر نیز قضات از اجرای کیفر، پس از اعلام گذشت به‌وسیله مقذوف، ممنوع شده‌اند [۲۱، ص ۳۳۱، ح ۲].



بنابراین، تردیدی در سقوط حد قذف به مجرد عفو نیست و در این باره نمی‌توان علیه این تمایل بزه دیده معترض بود: «ولمستحق الحد ان یعفو قبل ثبوت حقه و بعده و لیس للحاکم الاعتراض علیه» [۲۳، ص ۱۶۶]: اما از سوی دیگر، آیا قاضی می‌تواند علی‌رغم گذشت بزه دیده، چنانچه مصلحت مقتضی تعقیب و کیفر مجرم باشد، وی را محکوم به تعزیر کند؟ برخی معتقدند واکنش کیفری پیش بینی شده از سوی قانونگذار اسلامی، مجازات حد است که با سقوط آن، موجبی برای کیفری دیگر نیست؛ زیرا ثبوت واکنش تعزیری، بعد از سقوط حد، نیازمند دلیل و مدرک است [۲۷، ص ۵۰۴]: لکن از طرف دیگر، سقوط حد، دلیلی بر مشروعیت قذف نیست، زیرا این جرم، ترویج زشتیها و هتک نهانیهای مردم است و مرتکب، علاوه بر تجاوز به حق غیر، عاصی بر حکم خدا نیز هست. بنابراین، چنانچه نتیجه سنجش قاضی، مقتضی تعقیب و کیفری غیر از حد باشد، به اجرای آن اقدام می‌کند؛ همچنان که اگر حد به سبب تفادف طرفین ساقط شود تعزیر ثابت می‌گردد [۲۱، ص ۴۵۱؛ ۲۴، ص ۴۳۸؛ ۲۲، ص ۴۲۸ و نیز ر.ک. ماده ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی]. از این رو گذشت از کیفر حد، مستلزم عفو از واکنش تعزیری نیست [۷، ص ۱۹۲]. چنانچه حد به هر دلیلی ساقط شود، امکان ارزیابی مناسب داشتن تعقیب کیفری، از میان نخواهد رفت؛ همچنان که هرگاه پدری فرزند خود را قذف کند، محکوم به حد نشده و تعزیر می‌گردد [۲۱، ص ۴۴۷، ح ۱ و نیز ر.ک. ماده ۱۴۹ قانون مجازات اسلامی] زیرا علی‌رغم وجود مانع ابوت در کیفر، قاضی می‌تواند مجرم را از جهت فعل حرامی که مرتکب شده و نه به سبب حق مقدوف، تعزیر کند [۲۲، ص ۴۱۹؛ ۲۴، ص ۴۳۷].

در سرقتهای حدی نیز چنانچه صاحب مال، از سارق نزد قاضی شکایت نکند و یا پیش از شکایت، وی را بخشیده باشد، به موجب ماده ۲۰۰ قانون مجازات اسلامی، کیفر حد ساقط می‌گردد. لکن این امر مانع از آن نخواهد بود که در صورت اقتضای مصلحت و با احراز عناوین دیگر، سارق، تحت پیگرد جزایی قرار گیرد.

قانونگذار اسلامی، طی ماده ۲۰۳ قانون مارالذکر مقرر می‌دارد: «سرقتی که فاقد شرایط اجرای حد باشد و موجب اخلال در نظم یا خوف شده یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد اگر چه شاکی نداشته یا گذشت نموده باشد، موجب حبس تعزیری از یک تا پنج سال خواهد بود».

نتیجه آنکه با توجه به برخی از اقوال یادشده و مدارک موجود، عفو مجنی علیه تنها مسقط حد بوده و حاکم، این اختیار و صلاحیت را خواهد داشت که پس از ارزیابی شرایط و بنا بر

مصلحت، مانع توقف جریان تعقیب کیفری شود.

۲-۳- تأثیر اسقاط قصاص در مصلحت گرای

کیفر پیش‌بینی شده در برابر جرائمی که علیه تمامیت جسمانی واقع می‌شود، در زمره حقوق الناس قلمداد شده است؛ بطوری که هیچیک از فقها پس از عفو و گذشت مصدوم یا اولیای دم، در توقف و سقوط این‌گونه مجازاتها تردید نکرده است؛ اما در صورتی که قاضی، پس از عفو، همچنان تعقیب کیفری را ضروری تشخیص دهد، آیا امکان اجرای تدابیر و واکنشهای مقتضی خواهد یافت یا آنکه به مجرد عفو، مجالی برای اجرای اصل مناسبت داشتن و ارزیابی سودمندی تعقیب دعوی جزایی نیست؟

به موجب برخی از مدارک و منابع روایی، حاکم می‌تواند به منظور تأمین و حفظ حقوق اجتماعی، علی‌رغم گذشت و اغماض بزه دیده، مجرم را محکوم به تعزیر کند، مگر آنکه ترک تعقیب مبتنی بر مصلحت باشد.

در روایتی آمده است: فضیل از امام صادق (ع) درباره کشته شدن مردی به وسیله ده نفر می‌پرسد. امام (ع) می‌فرماید: ولی دم می‌تواند همه را قصاص کند و دیه ۹ نفر را بپردازد و نیز می‌تواند یک نفر را بکشد و از بقیه دیه گرفته به خانواده مقتول (جانی قصاص شده) بدهد.

سپس امام (ع) می‌فرماید: بعد از اخذ دیه، حاکم آنها را تأدیب و حبس می‌کند [۲۱، ص ۳۰، ح ۶، ص ۳۰۲، ح ۱-۲؛ ۳۸، ص ۲۸۳]. اگرچه برخی در این خصوص با مخلوق روایت مخالفت ورزیده حبس جانی را جایز ندانسته‌اند [۳۷، ص ۲۵۶].

بسیاری از فقهای اهل سنت، اگر چه عفو را مانع قصاص دانسته‌اند، اما بر جواز تعزیر قاتل نظر داده‌اند. مالک، تعزیر مجرم را صد ضربه تازیانه و یک‌سال حبس تعیین کرده‌است [۳۹، ص ۲۵۶].

شافعی نیز تأدیب قاتل پس از عفو از قصاص را جایز شمرده می‌نویسد: «والعفو الی الاولیاء و الیس الی السلطان من نلک شیء الا الادب، انا عفا لولی» [۴۰، ص ۳۲۹].

این رشد، در صحت رأی مالک، مبنی بر تقدیر تعزیر قاتل بر نحو یاد شده تردید کرده و می‌گوید: شافعی، احمد، اسحق و ابو ثور آن را واجب نشمرده‌اند و از ابو ثور نقل می‌کند که تعزیر مجرم، در صورتی جایز است که مجرم معروف به شرارت بوده، سابقه تبهکاری داشته باشد: «الا ان یکون یعرف بالشر فیؤدبه الامام علی قدر ما یری» [۴۱، ص ۴۰۴].



اگر چه در میان فقهای امامیه و اهل سنت قول خلاف نیز وجود دارد [۲۹، ج ۱۰، ص ۴۸۳]: اما بسیاری از مؤلفین اسلامی، بر امکان تعقیب کیفری قاتل پس از عفو و گذشت اولیای دم نظر داده‌اند. علاوه بر آن، برخی فرق اسلامی، مانند مالکیه و حنفیه، چنان که ذکر شد، جنس و میزان مجازات قاتل را نیز به‌عنوان یک واکنش تعزیری مشخص کرده‌اند، لکن شافعیه و حنابله، اعمال تعزیر را منوط به حالات و شرایط شخصیتی قاتل دانسته، گفته‌اند: اگر جانی معروف به شر و مزاحمت باشد، بر امام جایز است که بر حسب ارزیابی خود واکنش مناسب اعمال کند [۲، ص ۲۶۵] و بنابراین، با عفو و گذشت بزه دیده، اصولاً تعقیب جزایی مجرم نسبت به کیفر مقدر (قصاص) متوقف می‌گردد. با وجود این، تزلزلی در موقعیت اجرای قاعده سنجش ضرورت به حرکت در آوردن دعوی جزایی، پس از عفو، پدید نخواهد آمد؛ لکن در این‌گونه موارد، چنانچه قاضی تعقیب را سودمند ارزیابی کند باید در احراز موجباتی که ضرورت پیگرد را مدلل می‌سازد، بکوشد و در این راستا، به روشنی از وجود عناوین و مصالحی که مؤید تعقیب جزایی هستند، دفاع کند.

امام خمینی (ره) در پاسخ به دو پرسش ذیل، موارد فوق را مورد تأیید قرار داده است:
سؤال: در قتل‌های عمدی که موجب قصاص می‌گردند، اگر اولیای دم، از حق قصاص صرف‌نظر کردند، آیا حاکم شرع با توجه به اینکه قتل عمد از گناهان کبیره است می‌تواند به منظور جلوگیری از ارتکاب مجدد قتل به وسیله همان قاتل یا دیگری، قاتل را تعزیر کند؟
جواب: در قتل عمدی، بجز قصاص و کفاره جمع، مجازات دیگری ثابت نیست، مگر آنکه مورد قابل انطباق با عناوین دیگری از قبیل قتل در شهر حرام باشد [۴۳، صص ۱۶۵-۱۶۶].
سؤال: در موارد قصاص نفس و قصاص اطراف، اگر از طرف مجنی‌علیه، شکایت نشود و یا شکایت بشود ولی در ازای گرفتن مبلغی رضایت دهد، یا بدون گرفتن چیزی عفو کند آیا حاکم شرع می‌تواند برای حفظ نظم جامعه و جلوگیری از وقوع جرائم نظیر آن به نحوی آن شخص را از جنبه حق الله تعزیر کند یا خیر؟
جواب: اگر برای حفظ نظم لازم می‌داند یا آنکه از قرائن به‌دست می‌آید که اگر تعزیر نشود، جنایت را تکرار می‌کند، باید تعزیر شود [۴۳، ص ۱۶۵ و نیز ر.ک. ۴۴، ص ۲۰].

قانونگذار نیز طی مواد متعدد، از قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰)، در پیروی از این نظر، از جمله در ماده ۲۰۸ آورده است: «هرکس مرتکب قتل عمد شود و شاکی نداشته یا شاکی داشته، ولی از قصاص گذشت کرده باشد و اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا

خوف شده و یا بیم تجری مرتکب یا دیگران گردد، موجب حبس تعزیری از سه تا ده سال خواهد بود» [۴۴، ص ۲۰].

به موجب ماده ۲۶۹ همان قانون، «قطع عضو و یا جرح آن، اگر عمدی باشد، موجب قصاص است و حسب مورد، مجنی علیه می تواند با اذن ولی امر، جانی را با شرایطی که ذکر خواهد شد، قصاص نماید...»

«تبصره ۲: در مورد این جرم، چنانچه شاکی نداشته و یا شاکی از شکایت خود گذشت کرده باشد یا موجب قصاص نگردیده و لکن سبب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده، یا بیم تجری مرتکب یا دیگران باشد، موجب حبس تعزیری از سه ماه تا دو سال خواهد بود و معاون جرم، به حبس از دو ماه تا یک سال محکوم می شود».

بنابراین، عفو مجنی علیه نسبت به قصاص، مانع از آن نخواهد بود که با احراز عناوین دیگری جز آنچه مربوط به حقوق بزه دیده است، اقدام به ارزیابی موقعیت تعقیب کیفری و اتخاذ واکنشهای تعزیری شود.

۳-۳- تأثیر اسقاط تعزیر در مصلحت گرایی

در تعزیرات نیز برخی از جرائم مستقیماً مصالح و منافع بزه دیده را مورد تجاوز قرار داده، بدین وسیله برای متضرر، حقوقی را در جریان رسیدگیهای جزایی موجب می گردند. در اینگونه موارد نیز بزه دیده اصولاً دارای نقشی مؤثر و جدی است، به نحوی که عامل اصلی شروع تعقیب جزایی، در خواست و تمایل اوست [۲۲، ص ۵۵۰].

در این صورت، چنانچه بزه دیده مجرم را نسبت به مجازات تعزیری مورد عفو و گذشت خویش قرار دهد، آیا در ارزیابی سودمندی پیگرد و واکنش جزایی فرصتی خواهد بود؟ در این موضوع، برخی تفصیل قائل شده و گفته اند: چنانچه عفو متضرر بعد از ترافع امر در محکمه، واقع شده باشد، حاکم می تواند در صورت اقتضای مصلحت، عفو را بپذیرد و یا تعقیب کیفری را ادامه دهد؛ لکن در عفو و گذشتی که قبل از رفع امر نزد حاکم صورت گرفته اختلاف شده است. ماوردی در این باره آورده است: «اگر اجرای تعزیر به علت زیر پا گذاشتن حقی از حقوق مردم باشد، اگر آنان از حق خویش چشم پوشی کردند، ولی امر در اجرای تعزیر مجرم برای اصلاح وی و یا چشم پوشی از خطای او به عنوان عفو، مختار و آزاد است».



اگر قبل از طرح دعوا نزد حاکم، دو طرف یکدیگر را عفو کردند، اجرای تعزیر برای حق خصوصی، ساقط می‌گردد؛ لکن در سقوط حق حکومت و اصلاح فرد اختلاف شده است. برخی چون ابی عبدالله زبیری گفته‌اند: تعزیر ساقط می‌گردد و حاکم نمی‌تواند مجرمی را که مورد عفو قرار گرفته، کیفر دهد؛ زیرا حد قذف که مجازاتی شدیدتر است به عفو ساقط می‌گردد و در نتیجه حق تعزیر که مربوط به حکومت است نیز ساقط می‌شود.

اما رأی دیگری که اظهر از قول اول است جواز تعزیر علی‌رغم عفو و گذشت، قبل از ترافع است؛ همچنان‌که قائل به جواز تعزیر، بعد از ترافع هستیم. این مورد از دو نظر با قذف متفاوت است؛ زیرا حق اصلاح و تربیت مجرم از حقوقی محسوب می‌شود که مبتنی بر مصالح عمومی است؛ چنانکه فحاشی، بدگویی و زد و خورد پدر و فرزند نسبت به یکدیگر - به دلیل وجود رابطه ابوت - موجب سقوط حق فرزند در مقابل پدر می‌گردد؛ اما حق پدر، در تعزیر و تأدیب فرزند خود ساقط نمی‌شود؛ همان‌گونه که در قتل فرزند به وسیله پدر، از جانی قصاص نمی‌شود؛ اما فرزند برای کشتن پدر خویش، محکوم به قصاص می‌گردد و پدر در این موارد تعزیر خواهد شد. این تعزیر حق حکومت، در اصلاح و تربیت است، نه حق فرزند و ولی امر می‌تواند منفرداً مجرم را ببخشد؛ اما تعزیر فرزند، حق مشترکی است که حاکم و پدر هر دو دارای آن هستند و ولی امر نمی‌تواند به تنهایی و با وجود مطالبه پدر از آن درگذرد» [۳۲۷ - ۳۲۸].

قاضی ابی یعلی نیز پس از ذکر اختلاف نظر مذکور، عدم سقوط تعزیر را با توجه به ضرورت اصلاح و تربیت مجرم محتمل می‌داند: «فاما فی حق السلطنه فهل یسقط بعفو صاحبه اذا كان السلطان یری ان المصلحه فی استیفاءه؟ ظاهر کلام احمد - رحمه - انه یسقط، لانه لم یفرق و یحتمل انه لایسقط، للتهذیب و التقویم» [۴۵، ص ۲۸۲]. فضل الله بن روزبهان در این باره آورده است: «اگر عفو کند از تعزیر، امام را تعزیر می‌رسد». این در حالی است که بنا بر اعتقاد وی «اگر عفو کند، مستحق قصاص یا حد، امام را تعزیر نمی‌رسد» [۴۶، ص ۳۹۲].

ابن اخوه از غزالی نقل می‌کند: «در مواردی که در آن «حق مردمی» مطرح است، اگر اینان از حق خود گذشتند، ولی امر با صلاحدید خود میان تعزیر متخلف، به عنوان اصلاح جامعه که یکی از حقوق مصالح عمومی است و عفو و گذشت متخلف، مخیر است؛ لکن اگر دو طرف قبل از طرح دعوا نزد حاکم، نسبت به جرائم ارتكابی، یکدیگر را عفو کردند، حق الناس از تعزیر ساقط می‌گردد» [۴۷، ص ۳۹۲].

امام خمینی (ره) تعزیر سارق را بعد از عفو وی از سوی مالباخته جایز نشمرده است. ایشان ضمن پاسخ به سؤالی در خصوص اعلام گذشت و رضایت شاکی چنین گفته است: «تعزیر در سرقت، مثل حد سرقت، از حقوق الناس است و در سقوط و عدم آن، حکم حد را دارد و اگر قبل از رفع به حاکم شرع، گذشت و رضایت، یا انصراف از تعقیب شود، تعقیب و تعزیر ساقط است؛ لکن اگر پس از ثبوت جرم نزد حاکم و یا بعد از انشای حکم، سارق، از طرف مسروق عنده مورد عفو قرار گیرد، تعزیر ساقط نمی‌شود» [۴۳؛ ص ۱۷۰] به نظر می‌رسد، عفو از تعزیر، قبل از طرح موضوع نزد حاکم، از آن لحاظ مسقط و اکنش تعزیری قلمداد شده که شرط مطالبه، که به منظور تعقیب و تعزیر مجرم ضروری است، حاصل نیامده است.

افزون بر این، سقوط تعزیر در این موارد، مربوط به واکنشی است که ما بازای خسارات بزه دیده است و با هدف جبران ضررهای وارده، به او مقرر شده، در حالی که اگر جرم ارتكابی، موجبات اخلال در نظم اجتماعی را فراهم آورد یا زمینه‌ساز ظهور جرائم دیگر باشد و تجری دیگران را در پی داشته باشد، با توجه به عناوین مطرح شده، پس از اجتهاد و سنجش لازم، واکنش تعزیری مناسب، اتخاذ و اعمال می‌گردد.

همچنین هدف از تعزیر، تربیت و اصلاح مجرم، پیشگیری فردی و عمومی، و در نتیجه جلوگیری از تکرار جرم است و بی‌شک این اهداف از اهمیت ویژه و جایگاه شایسته‌ای برخوردارند. لذا پذیرش این امر که قانونگذار اسلامی، اجرای این وظایف مهم را موکول به نظر غیر حاکم کند کاملاً غیر قابل توجیه خواهد بود.

چگونه ممکن است تربیت و اصلاح مجرم که از امور بسیار مهم و از وظایف حاکم است، مورد معامله‌ای ساده، میان بزه‌کار و بزه دیده واقع شود و تمایل و خواست متضرر از جرم که در بسیاری از موارد به دور از منطق و سنجش است، مانع تأدیب مجرم گردد؟

بنابراین، عفو مجنی‌علیه، تنها می‌تواند از عوامل مؤثر در تخفیف واکنشهای تعزیری قلمداد شود؛ زیرا از جمله ملاکها و ضوابط تعیین و انتخاب این نوع واکنشها - علاوه بر مصالح اجتماعی و موقعیت مجرم - ترمیم خسارات بزه دیده است و تأمین حقوق الناس، صرفاً ناظر به بخشی از اهداف مورد نظر در اجرای تعزیر است.

از این رو نمی‌توان مجازاتهای تعزیری را حق الناس محض تلقی کرد؛ زیرا مجرم علاوه بر اضرار غیر، مرتکب یکی از محرّمات الهی شده و عفو بزه دیده، وصف حرمت را از فعل



ارتكابی سلب نخواهد کرد و بر این مبنا، حاکم می‌تواند برای اصلاح بزه‌کار، اقدام مناسب را معمول دارد.

شاید به دلیل جواز و مشروعیت صلاحیت محاکم در تربیت مجرم و عدم شایستگی بزه دیده در این باره است که شیخ طوسی تعزیر را به طور کلی از حقوق الهی شمرده [۴۸، ص ۷۸] و به طور مطلق، بر توانایی قاضی در اجرای تعزیر یا ترک تعقیب، در صورت اقتضای مصلحت، تصریح کرده است [۴۹، ص ۲۲۳]. ظاهر عبارات شیخ، حکایتگر عدم تفصیل و تمایز بین جرائمی است که از جمله حقوق الناس هستند، مانند ضرب و شتم و اهانت، و جرائمی که از حقوق الله قلمداد می‌شوند.

مختصر آنکه اختیار قاضی در مقابله با محذورات و ممنوعاتی که مشمول واکنشهای تعزیری قرار می‌گیرند، با گذشت متضرر منتفی نخواهد شد؛ زیرا تعزیر با هدف پیشگیری از جرم و مبارزه با آنچه موجب فساد امور و تحقیر شئونات جامعه است و نیز اصلاح مجرم صورت می‌گیرد.

بدیهی است این مهم (تأمین مصالح اجتماعی و تربیت مجرم) تحت تأثیر اغماض و گذشت متضرر زایل نمی‌گردد؛ چرا که بزه‌دیده اصولاً صلاحیت جلوگیری از انجام اقداماتی را که برای صیانت از ارزشهای مورد قبول جامعه و منافع و مصالح عمومی لازم است، نخواهد داشت.

بنابراین، اگرچه در برخی از دلایلیها، حق کیفر به طور مطلق به بزه دیده واگذار شده [۲۱، ص ۳۴۴، ح ۳]؛ اما این روایات را باید ناظر به آن قسمت از واکنشهای تعزیری دانست که دقیقاً در رابطه با حق مجنی‌علیه پیش بینی شده و این، نفی‌کننده واکنشهایی که در ازای حقوق و مصالح دیگری به جز حق بزه‌دیده اعمال می‌گردد، نخواهد بود.

پس این روایات منصرف از مواردی است که ترک تعقیب، موجب اخلال در نظام اجتماعی، تجری مردم و سهل‌انگاری در حراست از ارزشهای معنوی و انسانی می‌شود.

از این رو قانونگذار، طی ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی، پس از ذکر شماره مواد مربوط به جرائمی معین، تصریح می‌کند که جرائم مذکور «جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود و در صورتی که شاکی خصوصی گذشت نماید، دادگاه می‌تواند در مجازات مرتکب تخفیف دهد و یا با رعایت موازین شرعی از تعقیب مجرم صرف‌نظر نماید.»

بنابراین، عفو و گذشت بزه دیده، در مواردی به طور مطلق، مؤثر در ترک و توقف تعقیب کیفری است که محاکم، پس از ارزیابی و سنجش لازم، پیگرد جزایی را همراه و هماهنگ با

مصلحت، سودمندی و ضرورت تشخیص ندهند.

۴- تزامم مصلحت با درخواست پیگرد

اختیار مسئولان قضایی در سنجش مقتضیات تعقیب، ممکن است سرانجام به نفی مصلحت، در به حرکت درآوردن تعقیب کیفری منتهی شود. در این صورت، چنانچه مجنی‌علیه بر شروع پیگرد جزایی و مجازات مجرم تأکید کند، مقام ارزیابی کننده با توجه به تمایل بزه دیده، چگونه می‌تواند به اعمال نتایج تشخیص خود بپردازد و تصمیم قضایی را مبتنی بر باور خویش استوار سازد؟

وجود این تزامم موجب شده تا در برخی نظامهای اقتضاگرا، وسیله تصحیح قابل توجهی، برای حفاظت و حمایت از منافع مجنی‌علیه پیش‌بینی شود. چنان‌که در پاره‌ای از قوانین به ویژه در فرانسه، پرتقال، بلژیک، و لوکزامبورگ، مجنی‌علیه در صورت غیر فعال بودن دادسرا می‌تواند به طور مستقیم به قاضی محکمه مراجعه کند و بدین ترتیب، دعوی عمومی را به جریان اندازد که در نتیجه، دادسرا ناگزیر می‌شود علی‌رغم نظر خود به تعقیب بپردازد [۵۰].

اما آیا دادگاه در هر شرایطی مکلف است در پاسخ به تمایل بزه دیده و به‌رغم ارزیابی خود، جریان دعوا کیفری را دنبال و مجرم را محکوم به مجازات کند؟

پیش‌بینی نقشی مؤثر و کارآمد برای بزه دیده در نظام دادرسی جزایی اسلام، موجب تقدم تأمین مصالح و جبران خسارات وارده بر او نسبت به بسیاری از مصالحی که مقتضی ترک تعقیب است می‌گردد. با وجود این، اگر چه بر ضرورت ترمیم زیانهای مجنی‌علیه تأکید شده؛ اما این امر، مانع از آن نخواهد بود که در مواردی چنانچه قاضی مصلحت را در عدم پیگرد جزایی تشخیص دهد، بر خلاف تمایل متضرر از جرم، اجرای کیفر را متوقف سازد. بدیهی است، در این صورت نیز حاکم مکلف است به منظور جبران صدماتی که متوجه منافع بزه دیده شده، تدابیر مناسب غیر کیفری را بر اساس ضوابط پیش‌بینی شده به کار گیرد.

۴-۱- مطالبه حد و عدم مصلحت اجرای آن

ویژگی قطعیت [۲۱، ص ۳۳۳؛ ۳۸، ص ۲۵۴؛ ۵۱، ص ۱۵۳] و فوریت [۲۴، ص ۴۳۴؛ ۲۲، ص ۳۹۴] اجرای حدود، پس از اثبات آن، امکان اعمال سیستم مصلحت‌گرایی را در رسیدگی به جرائم مشمول حد، به شدت محدود ساخته است. بر این اساس، هر چند در این موارد، بر خلاف



تعزیرات، قاضی در آغاز فاقد صلاحیت ارزیابی سودمندی مجازات است، اما موظف به سنجش عدم خسارت زایی واکنشهای حدی خواهد بود.

با وجود این، در جریان تعقیب جرائم مشمول حد ممکن است دادرسان، در شرایطی خاص، با فرصتی مناسب به منظور اجرای سیستم مصلحت‌گرایی مواجه شوند که از آن جمله است هنگامی که بزهکار پس از اقرار به جرم، اظهار توبه می‌کند که در این صورت، قاضی مخیر است مؤثرترین تدبیر را در ردع و منع و اصلاح وی اتخاذ کند؛ بدین نحو که پس از اجتهاد لازم با اخذ نظر ولی امر، به توقف پیگرد جزایی و یا اجرای کیفر حکم می‌دهد [۳۷، ص ۲۲۴؛ ۵۲، صص ۲۵۷-۲۶۴؛ ۵۳، صص ۴۷۴، ۵۱۵].

آنچه در مانحن فیه مورد نظر است، امکان تسری اختیار مقامات مسئول در ارزیابی مناسبت داشتن اجرای حد، - با وجود شرایط یادشده - به مواردی است که کیفر حد در زمره حقوق مردمی قلمداد شده و بزه دیده، به رغم توبه بزهکار، اجرای حد را مطالبه می‌کند. از این رو، دامنه بحث منحصر به بررسی موضوع در جرائم کذب و سرقت خواهد بود، اگر چه برخی سرقت را نیز از جمله حقوق الهی دانسته‌اند [۵۴، ص ۱۷۹].

۴-۱-۱- مصلحت‌گرایی در حد سرقت

حقوقدانان اسلامی درباره تأثیر نوسازگاری داوطلبانه سارق در مصلحت‌گرایی اختلاف کرده‌اند. برخی بر این باورند که توبه بزهکار پس از اقرار موجب سقوط کیفر نخواهد بود. این گروه در تأیید نظر خویش، علاوه بر نصوص روایی، [۲۱، ص ۴۸۸، ح ۵، ص ۳۳۱، ح ۳] به استصحاب عموم ادله‌ای که بر اعتبار اقرار عقلاً علیه خویش دلالت دارد، تمسک جسته‌اند [۲۲، ص ۵۴۰؛ ۲۵، ص ۴۲۸؛ ۵۵، ص ۴۹۱].

قانونگذار ایران نیز در تبصره ماده ۲۰۰ قانون مجازات اسلامی از این نظر متابعت کرده و به‌طور کلی مقرر داشته است: «حد سرقت بعد از ثبوت جرم با توبه ساقط نمی‌شود و عفو سارق جایز نیست».

لکن رأی دیگری که بر جواز سنجش سودمندی کیفر تمایل دارد، بر اختیار مقامات مسئول برخی این اختیار را منحصراً مربوط به امام دانسته غیر او را فاقد صلاحیت ترک پیگرد قلمداد کرده‌اند. چنانکه علامه حلی آورده است: «و قال ابو الصلاح ... و ان تاب بعد ما رفع الیه فالامام خاصه مخیر بین قطعه و العفو عنه ولا خيار لغيره» [۵۲، ص ۷۶۵] و نیز [۵۶،

ص ۶۲۳؛ ۵۷، ص ۶۶۳] در ترک اعمال مجازات یا اجرای حد - هر کدام را که مناسب وضعیت بزهکار و شرایط تشخیص دهد - تأکید می‌ورزد.

علامه حلی در این باره می‌نویسد: «انتاب بعد الاقرار جاز للامام العفو عنه او اقامه الحد علیه حسب ما يراه ارفع في الحال.» [۵۸، ج ۲، ص ۷۷۱] و «... حسب ما يراه من المصلحة» [۵۸، ص ۷۵۹].

قائلان به جواز مصلحت‌گرایی، در صورت یادشده، در تقویت رأی خویش، ضمن استظهار به دلایل و مدارک مختلف، آن را ناشی از ابتدای حدود بر تخفیف و مسامحه قلمداد کرده‌اند. این گروه در رد نظر کسانی که با استناد به برخی روایات، تخییر امام در این موارد را محدود به حقوق الهی دانسته‌اند، چنین استدلال کرده‌اند که این روایات، هرگز بر عدم جواز عفو از سوی امام دلالت ندارد، بلکه در مقام بیان این نکته هستند که برای غیر امام، مگر در حقوق الناس، حق عفو نیست. بنابراین، ممکن است برای امام نیز در حقوق الناس - همچنان‌که در حقوق الهی به چشم می‌خورد - قائل به عفو شد.

از این رو، بین روایات نقل شده و تخییر امام در اجرای حد یا عفو آن، وقتی بزهکار پس از اقرار توبه کرده است، منافاتی وجود ندارد [۵۴، ص ۱۷۸].

افزون بر این، اولویت امام و ولایت وی بر سایرین نیز بر این امر دلالت دارد؛ زیرا «ان الامام اولى بالمؤمنين من انفسهم».

بنابراین وقتی صاحب حق بتواند حق خویش را ساقط کند و بزهکار را عفو کند، امام در این امر اولی از او خواهد بود [۲۲، ص ۲۹۵].

افزون بر این بعید نیست بتوان امکان سقوط حد را ناشی از شبیه حاصل از احتمال اعتراف سارق در اثر توبه سابق دانست.

نتیجه آنکه به موجب رأی اخیر، چنانچه سارق پس از اقرار و اثبات جرم توبه کرده باشد، مطالبه کیفر از سوی مالباخته، مانع از آن نخواهد بود که دادرس به سنجش مناسبت داشتن اجرای کیفر بپردازد و با جلب نظر ولی امر، در صورت اقتضای مصلحت، اعمال مجازات حد را منتفی سازد.

۴-۱-۲- مصلحت‌گرایی در حد قذف

چنانکه گذشت حقوقدانان اسلامی، حد قذف را از حقوق بزه دیده دانسته و از این رو برخی هرگز توبه را در سقوط حد مؤثر قلمداد نکرده‌اند [۳۳، ص ۲۲۲؛ ۵۴، ص ۱۷۹؛ ۵۹، ص ۴۲۷].



بنابراین توبه قاذف - هر چند حد به اقرار وی ثابت شده باشد - امکان ارزیابی مصلحت کیفر را فراهم نمی‌سازد و تأثیری در اجرای حد نخواهد داشت. با وجود این، برخی فتاوی حقوقدانان اسلامی، حکایتگر اطلاق توانایی حاکم در کلیه جرائم مشمول حد، اعم از حقوق مردمی و الهی است و در ظاهر جرم سرقت و قذف را نیز شامل می‌گردد [۸، صص ۱۷۶-۱۷۷؛ ۲۰، ص ۷۱۸؛ ۲۲، ص ۲۹۳].

۴-۲- تزاحم مطالبه قصاص با مصالح

قصاص، کیفری است که با هدف ترمیم صدمات و آثار ناشی از جنایت عمدی علیه بزه‌کار پیش بینی شده و از این‌رو، اجرای آن به مطالبه اولیای دم مشروط شده است [۲۲، ص ۲۶۶ و نیز ر.ک. ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی]؛ لکن هرگاه به رغم درخواست اولیای دم، اعمال قصاص مستلزم تضییع حقوق و مصالحی غیر قابل اغماض باشد، اجرای کیفر متوقف می‌گردد؛ چرا که در حقوق جزای اسلامی، اعمال واکنش‌های کیفری در صورتی جایز شمرده شده که منتهی به حدوث مفسده و خسارتی بیش از اثر متعارف مجازات نگردد [تبصره ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷]. بنابراین، قاضی موظف است در هر مورد با وجود مطالبه مجنی‌علیه، به ارزیابی عدم خسارت‌زایی کیفر قصاص پردازد و چنانچه استیفای حقوق بزه دیده را موجب مفسده یا صدمه بر دیگران بیابد، اجرای کیفر را به تأخیر اندازد یا در تبدیل آن به دیه اقدام کند.

قانونگذار در ماده ۲۷۷ قانون مجازات اسلامی آورده است: «هر گاه در قصاص جرح رعایت تساوی ممکن نباشد، مانند بعضی از جراحتهای عمیق یا در موارد شکسته شدن استخوانها یا جابه‌جا شدن آنها به طوری که قصاص موجب تلف جانی یا زیاده از اندازه جنایت گردد باید دیه آن داده شود؛ چه مقدار آن دیه شرعاً معین باشد یا با حکم حاکم شرع معین گردد.»

به همین ترتیب، قصاص زن باردار، اگر چه حمل نامشروع باشد، ممنوع شده است [۲۲، ص ۳۰۲] و بنا بر رأی برخی از حقوقدانان اسلامی، پس از وضع حمل نیز به منظور جلوگیری از مشقت و آثار سوء ناشی از عدم تغذیه طفل به وسیله مادر، تا امکان تغذیه کودک به طریقی دیگر باید قصاص را به تأخیر اندازند [۲۴، ص ۴۸۰]؛ اگر چه قانونگذار، در تبعیت از رأی گروهی از فقها [۸، ص ۱۳۸؛ ۹، صص ۵۳۸-۵۳۹؛ ۲۲، ص ۲۷۱] تأخیر در قصاص مادر را منوط به خوف هلاکت طفل پس از تولد کرده‌اند [ر.ک. ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی].

افزون بر این و در همین راستا، حقوقدانان اسلامی، اغلب امکان استیفای قصاص را موکول به نظر ولی امر کرده‌اند و احتیاط را در عدم جواز مبادرت به قصاص - بویژه در جنایات مادون نفس - مگر به اذن امام دانسته [۹، ص ۵۳۴؛ ۲۴، ص ۴۷۶] و یا استیذان را اولی شمرده‌اند [۸، ص ۱۲۸؛ ۲۲، ص ۲۷۱].

قانونگذار نیز طی مواد ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۶۵ و ۲۶۶ قانون مجازات اسلامی، بر ضرورت این امر مکرر تأکید کرده است.

بنابراین، چنانچه ولی امر پس از بررسیهای لازم، اجرای قصاص را موجب تفویت مصالح عمومی و اختلال در امنیت و نظم جامعه تشخیص دهد، بدون توجه به درخواست اولیای دم تا رفع موانع مذکور اعمال کیفر را اجازه نخواهد داد. از این رو در این مرحله، ارزیابی مناسب داشتن اجرای کیفر دارای ماهیتی متمایز از آنچه به وسیله دادرسان در مرحله صدور حکم انجام می‌گیرد، خواهد بود؛ زیرا سنجش عدم خسارتزایی کیفر به عنوان یک اقدام سیاسی و برای تأمین مصالح عمومی و منافع امنیتی مردم به وسیله بالاترین مقام سیاسی جامعه یا نمایندگان وی اعمال می‌گردد.

۳-۴- مطالبه تعزیر و عدم مصلحت کیفر

اقتضا گرایی در سیستم تعزیرات از مباحث مورد علاقه‌ای است که مؤلفان اسلامی بدان پرداخته‌اند و از جمله، در خصوص جواز ترک تعقیب در صورت درخواست کیفر از سوی بزه دیده آرای متفاوتی را ابراز کرده‌اند.

فضل الله بن روزبهان در پاسخ به این پرسش که اگر تعزیر متعلق به حق آدمی باشد و او طلب کند، آیا اقامه آن واجب است یا نه می‌نویسد: «در آن دو وجه است: بعضی گویند واجب نیست و این رأی را ترجیح داده در مهذب و دوم آنکه واجب است» [۶، ص ۳۹۲].

بنابراین، برخی بر این باورند که «اگر اجرای تعزیر به خاطر زیر پا گذاشتن حقی از حقوق مردم باشد، مانند اعمال تعزیر در موارد فحاشی و زد و خورد که در آن هم حقی از مشتموم و مضروب نقض شده و هم حقی از حکومت که وظیفه آن در این موارد اصلاح و تهذیب جامعه است، در این موقعیتها، ولی امر مجاز نیست با عفو متخلف، حق مشتموم و مضروب را ساقط کند و باید در گرفتن حق آنها از مجرم تلاش کند» [۳۲، ص ۲۳۷؛ ۴۸، ص ۸۱]؛ اما آیا در این صورت حاکم می‌تواند در مقام تعزیر متخلف به توبیخ زبانی و مانند آن اکتفا کند؟



غزالی در پاسخ به پرسش فوق‌متذکر دو وجه شده است: بر والی است که با تعزیر ناسزا دهنده و ضارب حق مشنوم و مضروب را ادا کند [۴۷، ص ۱۹۲]؛ زیرا تعقیب جانی و تعزیر وی حق بزه دیده است و اسقاط آن از سوی غیر جایز نخواهد بود [۴۵، ص ۲۸۲]؛ لکن بنا بر وجه دیگر، تکلیف قاضی به ترمیم صدمه وارد بر بزه دیده، به معنای لزوم اعمال کیفر بر بزهکار نخواهد بود؛ زیرا اگر چه دادرس موظف به اتخاذ واکنش مناسب است؛ اما این واکنش هرگز به مجازات منحصر نشده می‌تواند هر نوع تدبیر مؤثر هر چند به صورت پند و اندرز، توبیخ، تهدید و غیر آن را در مقام حکم به تعزیر مورد توجه قرار دهد. این اختیار، متأثر از سیاست خاصی است که از آن به‌عنوان «تدرج در واکنش‌های جزایی» یاد می‌گردد.

اطلاق عبارات ذکر شده در برخی تألیفات اسلامی و نیز مدارک روایی که بر ضرورت رعایت ترتیب و تدریج در واکنش‌های تعزیری دلالت دارند [۲۲، ص ۴۸؛ ۴۵، ص ۲۳۵؛ ۴۶، ص ۳۹۲؛ ۴۸، ص ۶۹] حاکی از اجرای این قاعده در کلیه جرائم اعم از حق الله و حق الناس است؛ زیرا همه صورتهای واکنش تعزیری اصولاً در جهت اصلاح مجرم و ردع و منع وی از ارتکاب مجدد جرم انجام می‌گیرد.

شیخ طوسی، ضمن بیان موجبات تعزیر، پس از ذکر تعدادی از جرائم که برخی در زمره حقوق الناس قرار دارند، قاضی را با هدف تأدیب مجرم در انتخاب مجازات یا واکنش مناسب دیگر که غیر کیفری باشد مخیر دانسته است تا هر یک را که متضمن سودمندی و مصلحت بیشتر است، مورد حکم قرار دهد [ر.ک. ۲۸، ص ۶۶].

بنابراین، چنانکه ابن‌اخوه نیز آورده است: «اگر امام یا نایب امام مصلحت را در عفو مجرم از تعزیر دیدند، این کار برای آنها جایز است. شیخ ابو حامد بدون اینکه تفاوتی میان حق الناس و غیر آن بگذارد، متذکر این مورد شده و به قول پیامبر استناد جسته است که فرمود از خطایای آبرومندان مگر در اجرای حدود چشم‌پوشی کنید و پایین‌ترین درجه امر اباحه است؛ زیرا برای تعزیر میزانی مشخص نشده و اجرای آن واجب نیست» [۴۷، ص ۱۹۲؛ ۶۰، ص ۱۷۵].

براین اساس، چنانچه قاضی پس از سنجش و ارزیابی نتایج حاصل از اجرای مجازات، شرایط را مقتضی اعمال کیفر بر بزهکار نیابد، می‌تواند ضمن لحاظ مصالح متنوع بزهکار و بزه دیده و نیز جامعه، به تدابیر و واکنش‌های غیر کیفری روی آورد؛ اگر چه تعزیر مرتکب به موعظه وی منحصرگردد [۲۸، ص ۳۱۹].

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در موارد مختلف نظریه مذکور را پذیرفته و اجرای تدابیر غیر کیفری را بر مرتکبین جرائم تعزیری در حقوق الله و حقوق الناس - به طور مطلق - جایز شمرده است؛ چنان که در ماده ۴۳ قانون مجازات اسلامی، بدون تفصیل بین صورتهای مختلف معاونت در جرائم حق الله و حق الناس آمده است: «اشخاص زیر معاون جرم محسوب و با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و تأدیب از وعظ و تهدید و درجات تعزیر، تعزیر می‌شوند...».

این امر در ماده ۵۴ قانون مذکور نیز دنبال شده و چنین مقرر است: «در جرائم موضوع مجازاتهای تعزیری یا بازدارنده، هر گاه کسی بر اثر اجبار یا اکراه که عادتاً قابل تحمل نباشد، مرتکب جرمی گردد، مجازات نخواهد شد. در این مورد اجبار کننده به مجازات فاعل جرم با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و مراتب تأدیب از وعظ و توبیخ و تهدید و درجات تعزیر محکوم می‌گردد.»

بنابراین، حتی اگر معتقد به وجوب تعزیر در این شرایط (در صوت مطالبه بزه دیده) باشیم این تعزیر، الزاماً یک واکنش کیفری و به شکل مجازات نخواهد بود؛ بلکه حاکم به ارزیابی و سنجش موقعیت داشتن کیفر پرداخته، چنانچه تدابیر غیر جزایی را در تأمین مصالح و ردع و منع بزهکار کافی تشخیص دهد، منحصراً بدان حکم خواهد کرد.

۵- نتیجه گیری

تأسیس مصلحت‌گرایی، در نظام حقوق جزای اسلامی، از چنان موقعیت برجسته و ممتازی برخوردار است که پذیرش مداخله اراده بزه دیده در جریان رسیدگیهای جزایی، توان ایجاد تزلزل در این سیاست خیره کننده را نخواهد داشت؛ به طوری که در صورت وجود تزامم مصلحت تعقیب جزایی یا ترک آن، با تمایل بزه دیده در حقوق الناس، اغلب اجرای سیستم مصلحت‌گرایی مقدم داشته می‌شود. این امر در جرائم تعزیری که بخش عمده حقوق جزای اسلامی را تشکیل می‌دهد از وضوح و اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا با توجه به ماهیت واکنشهای تعزیری و هدف اساسی آن در اصلاح و تربیت بزهکار، تکلیف به ارزیابی مصلحت و ضرورت تعقیب و نیز لزوم رعایت ترتیب و تدریج در تعزیر، منحصر به موارد حق الهی نشده است.

افزون بر این، عموم و اطلاق دلیلهای تعزیر، بر تخییر قاضی در اتخاذ نوع و میزان تعزیر



در حقوق الناس نیز دلالت کامل دارد.

هر چند تعزیر از امور اجتهادی است و توجه به حقوق بزه دیده و ترمیم صدمات وارد بر او، به عنوان یکی از معیارهای گزینش تعزیر مناسب در ردع و منع بزه‌کار مطرح است؛ اما این امر مانع از اتخاذ تدابیری که حسب تشخیص دادرسان در اصلاح مجرم مؤثر است، نخواهد بود.

از این رو، در فرایند دادرسیهای جزایی در جرائم تعزیری، حاکم خود را ملزم به تبعیت از تمایل بزه دیده در اعمال مجازات یا رویکرد به تدابیر غیر کیفری نمی‌داند، بلکه تصمیم وی برآیند ملاحظه مصالح متعددی است که شرایط و حقوق بزه دیده تنها در زمره یکی از آنها است.

اگر چه سیستم مصلحت‌گرایی اصولاً در حوزه واکنشهای تعزیری فرصت اعمال و اجرا می‌یابد، اما در مواردی نیز که به دلیل عدم امکان اجرای واکنشهای مقدر (حدود و قصاص) جواز اعمال تعزیر مشروعیت می‌یابد، این سیاست همچنان حاکم خواهد بود.

افزون بر این، توقف جواز استیفای حق مجنی‌علیه در قصاص بر استیذان از ولی امر، الزام دستگاه عدالت جنایی به تأمین نظر بزه دیده در اجرای قصاص را منتفی می‌سازد؛ زیرا به موجب این تکلیف، لزوم توجه به مصالح اجتماعی و سنجش عدم خسارتزایی اعمال کیفر، ممکن است اجرای خواست بزه دیده در قصاص را معلق کند.

۶- منابع

[۱] Hall, W., *Criminology and Criminal Justice*, London, Butter Worths ۱۹۸۲.

[۲] امامی، م. و صادقی، م. ه.، «مصلحت‌گرایی در دادرسیهای جزایی»، *مجله حقوقی دادگستری*، ش ۲۳ (تابستان ۱۳۷۷).

[۳] فاضل‌هندی، *کنز العمال*، ج ۵، بیروت، مؤسسه الرساله.

[۴] ابویوسف، *الخراج*، بی نا، بی تا.

[۵] ترمذی، م.، *سنن*، ج ۴، بیروت.

[۶] قرافی، *الفروق*، ج ۳، بیروت، دارالمعرفه.

[۷] شهید ثانی، *شرح لمعه*، ج ۹، چ ۲، نشر علمیه، ۱۳۹۶ ه.ق.

- [۸] خویی، ا.، *مبانی تکملة المنهاج*، ج ۱، نجف، مطبعة الآداب.
- [۹] خمینی، ر.، *تحریر الوسيله*، ج ۲، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- [۱۰] غزالی، م.، *احیاء علوم الدین*، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۱۱] غزالی، م.، *المستصفی*، ج ۱، مصر، ۱۳۲۲.
- [۱۲] فیض کاشانی، *المحجة البيضاء*، ج ۷، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۳ ه.ق.
- [۱۳] هولسمن، «وجوه عمومی وکلی برنامه ریزی و سیاست جنایی»، ترجمه حسن کوشیار، *فصلنامه حق*، دفتر ۶ (شهریور ۱۳۶۵).
- [۱۴] عزت فتاح، «از سیاست مبارزه با بزهکاری تا سیاست دفاع از بزه دیده»، ترجمه نجفی ابرندآبادی و خطاطان، *مجله قضایی و حقوقی دادگستری*، ش ۳، ۱۳۷۱.
- [۱۵] لازرژ، ک.، *سیاست جنایی*، ترجمه نجفی ابرندآبادی، تهران، نشر یلدا، ۱۳۷۵.
- [۱۶] گسن، ر.، *جرمشناسی کاربردی*، ترجمه مهدی کی نیا، تهران، ۱۳۷۰.
- [۱۷] آنسل، م.، *دفاع اجتماعی*، ترجمه آشوری و نجفی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- [۱۸] صادقی، م. ه.، «میانجیگری در دعاوی جزایی»، *مجله قضایی و حقوقی دادگستری*، س ۴ (۱۳۷۳)، ش ۱۲.
- [۱۹] ابن فرحون، *تبصرة الحکام*، ج ۲، قاهره، مکتبه الکلیات الازهریه، ۱۴۰۶ ه.ق.
- [۲۰] شیخ طوسی، *نهایه*، به کوشش سید محمد باقر سبزواری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
- [۲۱] حر عاملی، م.، *وسائل الشیعه*، ج ۱۸، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۲۲] صاحب جواهر، م. ح.، *جواهر الکلام*، ج ۴۱، ج ۲، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
- [۲۳] محقق حلی، *شرایع الاسلام*، به کوشش عبدالحسین محمد علی، ج ۴، نجف، ۱۹۶۹ م.
- [۲۴] شهید ثانی، *مسالك الافهام*، چاپ سنگی، ج ۲، قم، مکتبه بصیرتی.
- [۲۵] فاضل هندی، *کشف اللثام*، ج ۲، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۹۱.
- [۲۶] مغنیه، م. ج.، *فقه الامام جعفر صادق (ع)*، ج ۶، قم، انتشارات قدس.
- [۲۷] موسوی اردبیلی، ع.، *الحدود والتعزیرات*، قم، منشورات مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۴۱۳ ه.ق.
- [۲۸] شیخ طوسی، *المبسوط*، ج ۵، مکتبه المرتضویه.
- [۲۹] ابن حزم، *المطی*، ج ۱۱، بیروت، دارالافتاح الجدیده.



- [۳۰] شیخ نظام، الفتاوی الهندیه، ج ۲، چ ۴، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ه.ق.
- [۳۱] قرطبی، احکام القرآن، ج ۱۲، دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ ه.ق.
- [۳۲] ماوردی، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۳۳] مالک، المدونه الکبری، ج ۶، بیروت، دارصادر.
- [۳۴] سرخسی، المبسوط، ج ۹، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ه.ق.
- [۳۵] عوده، ع.، التشريع الجنایی الاسلامی، ج ۲، بیروت، دارالکتب العربی.
- [۳۶] فاضل لنکرانی، م.، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (کتاب الحدود)، قم، انتشارات علمیه، ۱۴۰۶ ه.ق.
- [۳۷] علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۲، قم، مؤسسه آل البیت.
- [۳۸] کلینی، م.ی، فروع کافی، ج ۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۳۹] مالک بن انس، الموطاء، ج ۲، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ه.ق.
- [۴۰] شافعی، الام، ج ۷، بیروت، دارالمعرفه.
- [۴۱] ابن رشد، بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۲، بیروت، دارالمعرفه.
- [۴۲] جزیری، ع.، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، بیروت، داراحیاء التراث.
- [۴۳] خمینی، ر.، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی، ج ۱، گردآورنده حسین رفیعی، انتشارات شکوری، ۱۳۶۵.
- [۴۴] پاسخ و سؤالات از کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی، ۱۳۶۵.
- [۴۵] قاضی ابی یعلی، الاحکام السلطانیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۴۶] روزبهان، ف.، سلوک الملوک، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
- [۴۷] ابن اخوه، معالم القریه فی احکام الحسبه (آیین شهرداری) ترجمه جعفر شعار.
- [۴۸] صافی، ل.، التعزیر، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳.
- [۴۹] شیخ طوسی، الخلاف، ج ۳، قم، دارالکتب العلمیه.
- [۵۰] پرادل، ژ.، «مرحله مقدماتی دادرسی کیفری در حقوق تطبیقی، فصلنامه حق، دفتر پنجم، ۱۳۶۵.
- [۵۱] خوانساری، ا.، جامع المدارک، ج ۷، چ ۲، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵ ه.ق.
- [۵۲] علامه حلی، قواعد الاحکام، ج ۲، قم، منشورات الرضی.

- [۵۳] فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ج ۴، قم، مطبعة العلمیه، ۱۳۸۷.
- [۵۴] گلپایگانی، م.ر.، الدر المنصور فی احکام الحدود، ج ۱، دارالقران الکریم، ۱۴۱۲ ه.ق.
- [۵۵] ابن ادريس، السرائر، ج ۳، چ ۲، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۰ ه.ق.
- [۵۶] ابن زهره، غنیة النزوع (مندرج در الجوامع الفقهیه)، قم، ۱۴۰۴.
- [۵۷] طباطبائی، ع.، ریاض المسائل، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ ه.ق.
- [۵۸] علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۲، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.
- [۵۹] نووی، م.، المجموع فی شرح المذهب، ج ۱۹، نشر دارالفکر.
- [۶۰] الرملي، ش.، نهاية المحتاج، ج ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

